



استقلال، آزادی جمهوری اسلامی

سه شعار اصلی انقلاب اسلامی چگونه به وجود آمد و چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟

شهرزندی هر انقلابی، شعاری دارد که بیانگر خاستگاه‌های فکری آن انقلاب است. به عنوان مثال می‌توان به شعار معروف انقلاب فرانسه اشاره کرد: «آزادی، برابری، برادری». یا شعار معروف انقلاب روسیه: «صلح، نان، زمین». هر کدام از کلمات این شعار نه تنها معنایی خاص دارند بلکه ناگزیر ذهنیت مخاطب را به سمت ارجاعات تاریخی آن دوران نیز می‌کشاند. هرچند در این نوشته بنا نداریم این ارجاعات تاریخی را درباره انقلاب‌های دیگر نقاط جهان جست‌وجو کنیم. در واقع صرفاً به عنوان نمونه خواستیم اشاره‌ای داشته باشیم به اینکه انقلاب‌های مختلف، با چندین شعار فرعی و یک یا دو شعار اصلی، تفکر خود را عرضه کرده‌اند. انقلاب اسلامی هم از این قاعده مستثنی نبوده. هرچند همان‌طور که در این گزارش بنا به یکی از مقالات فصلنامه پژوهشی اندیشه انقلاب اسلامی آورده‌ایم، شعارهای فرعی انقلاب اسلامی ایران، حدود ۴ هزار شعار بود که در نوع خود ویژه و منحصر به فرد است. در این میان اما چند شعار محوری وجود داشت که در نهایت یکی از آن‌ها جزء مهم‌ترین‌شان بود: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». آنچه در ادامه می‌خوانید نگاهی به سابقه این شعار، تغییرات و تبیین آن است مستند به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

شعارهای نخستین مسلمانان

«شعار» همیشه یکی از ابعاد بسیار مهم هر حرکت انقلابی بوده و می‌تواند بیانگر اندیشه نهفته در حرکت باشد. به عنوان مثال می‌توان به شعارهای نخستین مسلمانان در زمان پیامبری رسول الله (ص) اشاره کرد؛ زمانی که مسلمانان به تدریج از جملاتی نظیر «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، «لا اله الا الله» و «الله اکبر» استفاده کردند. شعارهای برجایمانده از قیام امام حسین (ع) نیز شاهد همین مدعاست؛ شعاری که نشان می‌داد امام و یارانش حاضر به تن دادن به ذلت نیستند و حتی جان‌شان را نیز در این راه می‌دهند. به عنوان مثال می‌توان به شعار «الموت اولى من رگوب العار» اشاره کرد به این معنی که مرگ بر پذیرش ذلت برتری دارد. چنانچه استاد شهید مطهری نیز در کتاب «حماسه حسینی» می‌نویسد: «اِنَّه ما یکى پس از دیگری آمدند و دستور دادند که عاشورا را باید زنده نگه داشت، مصیبت حسین نباید فراموش شود، این مکتب باید زنده بماند. هر سال که محرم و عاشورا پیدا می‌شود، شیعه باید آن را زنده نگه دارد. عاشورا شعار شیعه شده است.»

وجوه مهم شعار

اما چرا شعار، تجلی‌گاه یک مکتب یا اندیشه است؟ اول اینکه وضعیت جامعه را در عصر مربوطه نشان می‌دهد و دوم اینکه بر آرمان‌های گروهی که خواستار تغییر هستند، تأکید دارد. به عنوان مثال می‌توان به همان شعار قیام حسینی اشاره کرد که اولاً نشان می‌دهد شرایط حاکمیت به‌گونه‌ای شده است که به جای نشاندن اعتقادات و باورها می‌خواهند مردم را به خورای و رذالت بکشانند. دوم اینکه آرمان اسلام و مسلمانی چنین اجزای به فرد مسلمان نمی‌دهد و اباعبدالله (ع) و یارانش در مقابل آن خواهند ایستاد. از این منظر، شعارهای انقلاب

اسلامی نیز هر کدام مظهر این دو وضعیت بودند؛ یکی شرایط جامعه‌ای که شعار از آن برمی‌خاست و دیگری مبارزه برای تغییر شرایط.

۴ هزار شعار انقلابی

با این مقدمه، حالا می‌توانیم سراغ شعارهای انقلاب اسلامی برویم. محمدحسین پناهی، عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی در مقاله‌ای در فصلنامه پژوهشی اندیشه انقلاب اسلامی می‌نویسد: «ما یک تحقیق نسبتاً وسیع ملی انجام دادیم تا شعاری را که به‌طور پراکنده تا آن زمان جمع‌آوری کنیم و نیز شعارها را از غیرشعارها مشخص و تفکیک کنیم... بعد از این بررسی که حدوداً چهار سال - از مهرماه سال ۵۶ تا مهر ۶۰ - را در برمی‌گرفت، بیش از ۴ هزار شعار انقلابی به دست آمد. در بررسی‌ای که بنده از انقلاب‌ها کردم، هیچ انقلابی این تعداد شعار (حتی نزدیک به این تعداد شعار) نداشته است. من در هیچ انقلابی بیش از صد شعار پیدا نکردم و این یکی از ویژگی‌های خاص انقلاب اسلامی است.»

استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی

آنچه از اسناد و گزارش‌های مختلف برمی‌آید این است که چند شعار در روزهای منتهی به انقلاب اسلامی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده بودند و بسامدشان نیز نسبت به شعارهای دیگر بیشتر بود. یکی از مهم‌ترین این شعارها نیز شعار معروف «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود. مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌نویسد: «یکی از ویژگی‌های مهم نهضت اسلامی مردم، شعارهای آن‌ها در طول دوران مبارزه است. از همان آغاز شعار «یا مرگ یا خمینی» در پانزده خرداد ۴۲، داده می‌شد و تا روزهای اوج انقلاب که شعار «نهضت ما حسینی،

دلیل این تغییر نیز به جمهوریت نظام برمی‌گشت چراکه فرم و محتوای جمهوریت با حکومت صرف متفاوت است. در جمهوریت خواست و رأی مردم نیز یکی از اولویت‌هاست اما در حکومت مطلق، ممکن است چنین چیزی مدنظر نباشد. به همین دلیل «جمهوری اسلامی» در پایان شعار جای «حکومت اسلامی» را گرفت.

جهان مدرن یا پیشامدرن؟

اما این سه کلمه یعنی «استقلال»، «آزادی» و «جمهوری اسلامی» محصول سال‌ها تلاش مردم بود. ملت ایران از اواخر صفویه پس از آمد و شد حکومت‌های کم‌دوام و البته پس از ثبات حکمرانان قاجار با شیبی تند، دوران تنزل تمدنی خود را آغاز کرد. دورانی که با اوج‌گیری غرب مدرن هم‌زمان بود. با گذشت دوران سرخسستگی و رخوت جوانان این مرز و بوم، الگوهای مختلفی برای گذار از این شرایط معرفی شد؛ از الگوهای تماماً مدرن با رویکردهای لیبرالیستی و سوسیالیستی گرفته تا الگوهای معتقد به بازگشت به جهان پیشامدرن و بازسازی جامعه بر مدار احکام دینی و روابط سنتی. در این میان اما راه سومی نیز پیشنهاد شده بود.

علیه استبداد داخلی و خارجی

راه سوم اولین بار توسط سید جمال‌الدین اسدآبادی مطرح شد که بر پایه چهار مولفه اصلی بنا شده بود که عبارت بودند از: اسلام، مبارزه با استعمار، مبارزه با استبداد و وحدت کشورهای اسلامی. سید عقیده داشت ریشه مشکلات کشورهای اسلامی، استبداد داخلی و استعمار خارجی است. به همین خاطر تمام تلاش خود را صرف هم‌افزایی ملل مسلمان از طریق کم‌رنگ کردن نقاط افتراق و تمرکز بر وجوه اشتراکی برای مبارزه با این دو جریان کرد. اندک‌اندک این اندیشه در میان جوانان این ملت بارور شد و ایرانیان در سده گذشته دو بار این مسیر را در خلال نهضت مشروطه و ملی شدن صنعت نفت آزمودند که هر دو بار به جهت تکرر عقلانیت‌های موثر در جنبش و نبود عقلانیت جامع که بتواند نسبت میان دین، قانون، آزادی، پیشرفت‌های نوین تمدن غرب را صورت‌بندی کند به سرانجام مطلوب نرسید.

زیست مبتنی بر فرهنگ ایرانی اسلامی

در واقع در برابر تمام تضادهایی که حس می‌شد باید الگویی تعریف می‌شد که از یک سو رقیب دو جریان لیبرال و سوسیال باشد و از سوی دیگر رقیب اندیشه تجزیه که نافی تمام مزایای مدرنیته و پیشرفت‌های برآمده از آن بود. ناگفته نماند جریان‌های لیبرال و سوسیال در صورت بسط و گسترش، مبانی مذهبی جامعه را نادیده می‌گرفتند و جریان‌های تجزیه نیز با سویه‌های افراطی خود تیشه بر ریشه دین و دیانت می‌زدند (چنانچه بعدها در حکومت داعش دیدیم). به همین دلیل عقلانیتی باید تعریف می‌شد که میان عدالت، آزادی، استقلال، پیشرفت، دین، قانون، انسان و جامعه، پیوندی مبتنی بر زیست جهان ایرانی - اسلامی ایجاد کند.

امام خمینی و حل چالش دویست‌ساله

رهبر فقید انقلاب اسلامی که در بطن این نزاعات فکری زیست کرده بود و با پرسش‌های اساسی آن مواجه بود، از دوران جوانی صورت‌بندی یک دستگاه منسجم معرفتی را که می‌بایست پرسش‌های اساسی چند ۱۰ ساله را پاسخ می‌داد،

در دستور کار قرار داد. او بر پایه عرفان اسلامی، انسان را موجودی می‌دانست که استعداد خدایی شدن و وصول به تمام کمالات حقیقی را دارد. کمالاتی که استعداد تنزل در اعماق توحش و حیوانیت و حتی پست‌تر از آن برخوردار است. این تفکر در واقع بر این پایه استوار بود که خداوند انسان را آزاد آفریده تا یکی از دو مسیر سعادت و شقاوت را به اختیار خود ببیماید. همچنین انسان را در برابر کردار خود مسئول قرار داده است. به تعبیر دیگر در اندیشه امام خمینی (ره) کمال اولی انسان، انتخاب آزاد و همراه با اختیار است و سایر کمالات الهی در امتداد اراده و آزادی قرار می‌گیرند و اساس ارزش انسان به انتخاب آزاد او است.

نظریه ولی فقیه

البته باید به این نکته توجه کرد که در نگرش امام خمینی (ره) غالب دستورات دینی ماهیت قانونی دارند، بدین معنا که در متن ادیان الاهی دستوراتی وجود دارد که از یک سو مصالح و مفاسد انسانی و اجتماعی، محور آن‌ها است و از سوی دیگر اقتضات و شرایط اجتماعی در ابلاغ آن‌ها لحاظ شده است. در نتیجه این نگرش به اسلام، امام خمینی نظریه ولایت فقیه را برای سرپرستی امور مسلمانان در عصر غیبت صورت‌بندی کرد که بر اساس آن فقیه جامع‌التراپی که توانایی کشف قوانین ثابت اسلامی و انطباق آن با شرایط اجتماعی امروز جامعه را داشته باشد، در صورتی که عموم مردم حق حکمرانی را به او اعطا کنند، رهبری جامعه را در عصر غیبت امام معصوم (ره) در دست بگیرد.

حرکت از «خاص» به «عام»

اما روی دیگر شعار «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی»، جمهوریت آن است؛ یعنی حکومت اسلامی مبتنی بر اراده و خواست مردم، محقق آزادی فردی و استقلال اجتماعی است چراکه یک حکومت الهی، فطرت انسانی و ساختمان نوع بشری را که همانا آزادی و استقلال از ذاتیات آن است، اصل قرار می‌دهد. آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین این معنا می‌فرماید: «این شعار معروف «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، تقریباً نوعی حرکت از خاص به عام است، یعنی ذکر عام بعد از خاص است؛ اول می‌گوییم «استقلال»، بعد می‌گوییم «آزادی». استقلال بخشی از آزادی است

یعنی اگر چنانچه آزادی فردی را ملاحظه کنیم، این یک روی سکه است، اما آزادی از سلطه قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها روی دیگر سکه است؛ این هم آزادی است؛ پس بنابراین استقلال جزو آزادی است و کسانی که آزادی می‌خواهند اگر چنانچه استقلال را نفی کنند - که متأسفانه آدم گاهی می‌بیند بعضی از روشنفکرانها مفهوم استقلال و مصادیق استقلال را با یک سفسطه‌های به‌ظاهر منطقی و در واقع ضد منطق نفی می‌کنند - در واقع با آزادی مخالفاند. استقلال، بخش غیرقابل انفکاک از آزادی است یعنی جزئی از آزادی است. جزئی از مفهوم آزادی، استقلال یک کشور است؛ آزادی در مقیاس یک ملت است؛ معنای این استقلال است. آن وقت همه این‌ها جزو جمهوری اسلامی است؛ یعنی جمهوری اسلامی هم، نه فقط آزادی است، نه فقط استقلال است، بلکه شامل این‌ها هم هست و شامل معارف فراوان دیگر. این‌ها را وقتی ما تشریح می‌کنیم برای افراد مخاطب خودمان، می‌بینیم این جاذبه دارد؛ این‌ها دل‌ها را جذب می‌کند.» (بیانات، ۱۳۹۴/۷/۱۲)

